

سرشناسه: دهباشی، علی، ۱۳۳۷ -
عنوان و نام پدیدآور: نامه‌های کمال‌الملک // به کوشش علی دهباشی.
مشخصات نشر: تهران: دانیار، ۱۴۰۵.
مشخصات ظاهری: [۲۵۲] ص.: مصور، عکس؛ ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۸۸۶۴۹-۳-۸
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
موضوع: کمال‌الملک، محمد، ۱۲۲۶-۱۳۱۹. -- نامه‌ها
موضوع: نامه‌های فارسی -- قرن ۱۳ ق.
۱۹th century -- Persian letters
نقاشان ایرانی -- قرن ۱۳ ق.
۱۹th century -- Painters -- Iran
رده بندی کنگره: ۸/ک۸۹۸۹ND
رده بندی دیویی: ۷۵۹/۹۵۵
شماره کتابشناسی ملی: ۱۰۵۳۱۸۹۷
اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا



نامه‌های کمال‌الملک

به کوشش علی دهباشی

نمونه‌خوانی متن: علیرضا بهارلو

مدیریت هنری: دانیار

چاپ و صحافی: ناژو

نوبت چاپ: اول - ۱۴۰۵

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۸۸۶۴۹-۳-۸

۰۹۳۰۰۶۵۵۰۴۸

www.danyarpub.ir

نامه های
کمال الملک

به کوشش
علی دهباشی

۷	 مقدمه
۱۳	 نامه‌های کمال‌الملک
۱۷۷	 نامه‌های پراکنده درباره کمال‌الملک
۱۹۷	 خاطراتی از کمال‌الملک / دکتر قاسم غنی
۲۱۵	 سالشمار زندگانی کمال‌الملک / محمد گلبن
۲۲۳	 نامه‌های نویافته از کمال‌الملک / محمدحسن حامدی
۲۳۳	 آلبوم تصاویر

مقدمه

محمد غفاری، مشهور به کمال‌الملک، بزرگ‌ترین نقاش دوران اخیر ایران (ناصرالدین‌شاه تا نزدیک به پایان سلطنت رضاخان) در حدود ۱۲۶۴ هجری قمری در کاشان دیده به جهان گشود. خاندان غفاری که کمال‌الملک یکی از اعضای آن است، هنرمندانی بسیار به هنر ایران تقدیم داشته است. عموی کمال‌الملک، میرزا ابوالحسن خان غفاری (صنیع‌الملک)، از نقاشان طراز اول و نامداری است که از او آثاری گرانها به جای مانده است. پدر کمال‌الملک، آقا میرزا بزرگ غفاری کاشانی، نیز از نقاشان دربار قاجاریه بوده است.

کمال‌الملک پس از طی دوره تحصیلات ابتدایی، در سیزده سالگی از کاشان به تهران آمد و در دارالفنون به تحصیل پرداخت. در سال ۱۲۹۸ هجری قمری که ناصرالدین‌شاه از «مدرسه دارالفنون» دیدن می‌کرد، یک تابلو از آثار محمد غفاری را دید و او را در پناه عنایت و تشویق خود با عنوان پیشخدمت مخصوص و نقاشباشی به دربار برد. تابلوهایی که در پناه نسبتاً ایمن این منصب و عنوان و به یاری امکاناتی که در دربار از آن بهره می‌گرفت خلق شد، بالغ بر ۱۵۰ قطعه است. ناصرالدین‌شاه قاجار در سال ۱۳۱۰ هجری قمری محمد غفاری، نقاش بزرگ دربار خود را به «کمال‌الملک» ملقب و او را از دیگر نقاشان معاصرش متمایز و مشخص کرد. تابلو معروف «تالار آینه» که به قولی هفت سال سر آن کار

کرد، تابلوی نخستین اوست که امضای «کمال‌الملک» را با خود دارد. در سال ۱۳۱۴ هجری قمری جهت تکمیل اطلاعات خود به اروپا رفت و سه سال در موزه‌های فلورانس، لوور و ورسای به مطالعه نقاشی اروپایی پرداخت و در آن زمان بیش از دوازده تابلو از آثار رامبراند و نقاشان دیگر را با قدرتی حیرت‌انگیز بازسازی کرد. مظفرالدین‌شاه در دومین سفرش به اروپا از کمال‌الملک خواست که به ایران مراجعت کند و او در سال ۱۳۱۶ هجری قمری به ایران بازگشت. سفر او به اروپا و تفحص و مطالعه او در نقاشی آن دیار، اثری ژرف و غنی در او بر جای نهاد و تکنیک او را در نقاشی به میزانی قابل ملاحظه از توانایی‌های همه نقاشان دوران او فراتر برد.

کمال‌الملک در مراجعت به ایران با توطئه‌ها و حسادت‌های درباریان روبرو شد و به بهانه زیارت عتبات و در واقع به قصد فرار از محیط مسموم درباریان، در سال ۱۳۲۱ هجری قمری بی‌تابانه به کربلا شتافت. تابلوهای «فالگیر بغدادی»، «زرگر بغدادی و شاگردش»، «میدان کربلای معلّا» و «عرب خفته» را در آن دیار آفرید. آثاری که نمونه‌هایی درخشان از هنر کمال‌الملک است. پس از بازگشت از سفر کربلا و شهرهای مذهبی، در سال ۱۳۲۹ هجری قمری با تأسیس «مدرسه صنایع مستظرفه» گامی بلند و بی‌نهایت مؤثر در جهت اعتلای هنر نقاشی ایران برداشت که خود یکی از نقاط عطف در تاریخ هنر ایران شناخته شده است. کمال‌الملک در مدرسه صنایع مستظرفه فقط به تدریس نقاشی اکتفا نکرده، مثبت‌کاری، موزاییک‌سازی و قالی‌بافی را نیز که رو به نابودی بود احیاء کرد.

با کودتای ۱۲۹۹ شمسی، دوره آوارگی و دربه‌دري کمال‌الملک آغاز شد. کمال‌الملک هیچ‌گاه با رضاخان کنار نیامد. حتی خواهش رضاخان را برای کشیدن تصویر ولیعهد نپذیرفت. فرصت‌طلبی و سعایت اطرافیان رضاخان علیه کمال‌الملک و گذشته سرفرازانه او منجر به درگیری با حکومت شد. وزیر معارف وقت کمال‌الملک را زیر فشار قرار داد در ابتدا بودجه مدرسه صنایع مستظرفه را قطع کرد، سپس مشکلاتی دیگر برای ادامه کار مدرسه فراهم آورد. کمال‌الملک

از خدمت کناره گرفت و به حسین آباد نیشابور رفت و واپسین سال‌های زندگی‌اش را در آنجا گذراند که دوره‌ای سخت و سنگین از رنج روزافزون در زندگی‌اش بود. او خود در این زمینه می‌نویسد:

به واسطه رفتار بعضی‌ها - چه از طرف تهران و چه از همین نواحی - روحاً خیلی کسل [شده] و ترک مراوده و معاشرت را با همه کس کرده‌ام. تقریباً از ابتدا هم پناه آوردن به این گوشه بیابان هم به واسطه میل دوری از این مردم بود. در هر صورت خواه از کمی عقل خودم و خواه از رفتار دیگران، هرچه فکر کردم دیدم چندان مشابَهت و موافقت اخلاقی در میانه نیست و به عقیده فدوی دچار شدن با یک دزد قطاع‌الطریق راهزنی در بیابان، آن قدر خطرناک نیست که معاشرت و آمیزش با اشخاصی از قبیل خواجه‌نوری؛ زیرا دزد قطاع‌الطریق تنها به کیف بغل و لباس شخص کار دارد و این اشخاص به همه چیز:

مار زهرار می‌زند بر جان زند یارب د بر جان و بر ایمان زند

باری، پس از نود سال عمر و آمیزش با تمام طبقات، چه اعلا چه ادنا، و شناسایی از روی تجربه و دقت وجدان، امروز فقط یک عده کمی دوست برای فدوی باقی مانده.

از مهم‌ترین وقایع این دوران رنج‌افزا، کور شدن یکی از چشمان کمال‌الملک است که با وجود اهمیت بسیار آن در زندگی نقاش و در قدرت آفرینندگی او، چندان اطلاع دقیقی از علت آن نداریم. به علل گوناگون و هم به دلیل نقل‌قول‌های متفاوت از چند و چون آن، تحقیق در آن دشوار می‌نماید؛ چندان که هر نتیجه‌ای را ممکن است به دیده سوءظن بنگریم. اگرچه می‌توان بر این گمان تأکید کرد که بدخواهان و عوامل حکومت در این ماجرا دست داشتند، از این رو برای دورتر نگاه داشتن استاد از نقش اصلی و حرفه اصلی‌اش که نقاشی و نگارگری واقعیت‌ها بود، به چشمانش که ابزار مهم هنرش در «یافتن» و پرداختن

بود، از جانب حکومت نسبت به او سوء قصد شد. یا چنان که از دوستان نزدیک و حتی بعضی افراد خانواده کمال الملک نقل می‌شود، چنین برمی‌آید و استنباط می‌توان کرد که گویا کوری او بر اثر اتفاقی ساده واقع می‌شود: شخصی از دوستان و علاقه‌مندان به کمال الملک که در آن روز شوم میزبان استاد بوده است، با پرتاب پاره‌سنگی به خطا بر چشم نازنین آن بزرگمرد، او را کور می‌کند و نیز عده‌ای معتقدند که از بند شدن پای استاد به طناب چادر به زمین خورده و میخ چادر به چشم استاد فرو رفته است. در هر حال این حقیقت تلخ در شرح حال آن استاد بزرگ همچنان مکتوم و مرموز مانده است. کمال الملک سرانجام در سن ۹۳ سالگی در سال ۱۳۱۹ شمسی - مطابق با فحوای کلامش در آخرین نامه‌های او - در بدترین وضعیت اسفناک روحی و روانی دق کرد.

کتاب حاضر، حاوی نامه‌های کمال الملک به دکتر قاسم غنی است. دکتر غنی در طی زندگانی خود با عده‌ای بسیار مکاتبه می‌کرد و به هنگام دوری، رابطه خود را با دوستانش به صورت نامه‌نگاری، مداوم و مرتب محفوظ می‌داشت. نامه‌های کمال الملک به دکتر غنی نخستین بار در جلد پنجم «یادداشت‌های دکتر قاسم غنی» با عنوان «نامه‌های کمال الملک و محمد قزوینی به دکتر قاسم غنی» زیر نظر سیروس غنی و با مقدمه هاله اسفندیاری در لندن منتشر شد.

در چاپ حاضر، علاوه بر رعایت رسم الخط فارسی، توضیحاتی درباره پاره‌ای از مسائل گفته شده که در پانویس نامه‌ها آورده شده است. همچنین سالشمار زندگانی کمال الملک و تصاویر افزوده شده است. هاله اسفندیاری درباره نامه‌های کمال الملک می‌نویسد:

دکتر غنی با دقت بسیار این نامه‌ها را به ترتیب تاریخ دریافت آن، در صفحات آلبومی چسبانده و در کنار هر نامه، پاکت آن را نیز قرار داده بود. نامه‌های کمال الملک اغلب فاقد تاریخ است. تاریخی که در بالای نامه‌ها گذاشته شده است، از روی پاکت گرفته شده به همین جهت اگر نامه‌ای بدون پاکت بود، فاقد تاریخ می‌باشد. بیشتر نامه‌ها از حسین آباد فرستاده شده است. نامه‌ها همه به خط

کمال‌الملک و اکثراً با مداد نوشته شده است. نامه‌های قدیمی‌تر، خوش‌خط‌تر و هرچه رعشه دست بیشتر و دید کمال‌الملک ضعیف‌تر، خط او ناخوانا‌تر می‌شده است. آخرین نامه‌های کمال‌الملک در این مجموعه به خط اطرافیان‌ش است که مهر کمال‌الملک در پایین نامه زده شده است. اولین نامه مجموعه از تهران در سال ۱۳۰۶ ارسال شده است و تاریخ آخرین نامه ۱۳۱۹ می‌باشد. بخش دوم، «نامه‌های پراکنده درباره کمال‌الملک» که شامل تعدادی نامه از افراد مختلف به کمال‌الملک و یا به دکتر غنی درباره کمال‌الملک است که یا اصل و یا رو‌نوشتی از آن در اختیار دکتر غنی بوده است.

دکتر غنی که تازه از اروپا به خراسان بازگشته بود، در باغ تقی‌آباد سالار معتمد با کمال‌الملک آشنا شد و دیدار نخستین‌شان به مودت و پیوندی صمیمانه و همیشگی انجامید. از نامه‌های کمال‌الملک پیداست که از تهران و دولتی‌ها خسته و کسل است و در نامه‌ای به دکتر غنی می‌نویسد: «اگر می‌توانستم حسین‌آباد را هم به جای دورتری حمل کنم می‌کردم.»

از اینکه پیرمردی ۸۲ ساله را زیر فشاری مردافکن واداشته‌اند تا واپسین سال‌های عمرش را در این گوشه سوت و کور در این ماتمکده فقیر از هر آنچه که نیازمندی‌های اولیه یک هنرمند بزرگ است به سر آورد، و به گفته خودش همچون «وحشیان» سر کند، به دردمندی تمام شکوه سر می‌دهد و نامه‌هایش را غمی مؤثر لبریز می‌کند. ماه‌های واپسین، ماه‌های بیشترین روشنایی روح و قلب کمال‌الملک در اوج تهایی و اندوه و تقرب به مبدأ مورد پرستش او، خدای بی‌همتای داور دادار است. تن که ۸۲ سال تلاش و رنج و تکاپوی بی‌دفاع و مردانه او را تاب آورده بود، زیر فشار بیش از حد شکستگی و بیماری و پیریِ مفرط خرد می‌شود و بزرگ‌ترین نقاش ایران بر اثر یکی از بزرگ‌ترین خیانت‌های ممکن به یک هنرمند بزرگ از جانب یک حکومت خودکامه بیگانه با تفکر و هنر و فرهنگ از پا در می‌آید. و خود چندی از آن پیشتر که از آن همه رنج تحمیلی برای ابد نجات یابد، با همان لحن به غایت فروتنانه و بزرگواری نوشته بود:

چشم فدوی به کلی خراب و با هزار اشکال این چند کلمه را عرض کردم و پس از ختم عریضه، تمام طبیعت به نظرم یک هیولایی می‌آمد و همین عریضه را نمی‌توانم مجدداً بخوانم و اصلاح کنم.

و یا:

بیشتر به واسطه ضعف باصره، از خواندن کتاب محروم شده‌ام و در این گوشه بیابان و تنهایی، بدون استفاده، انسان خسته می‌شود.

و در جایی دیگر می‌نویسد:

ضعف باصره به درجه‌ای رسیده که کاغذهایی را که می‌نویسم به هوای دست می‌نویسم و درست تشخیص کلمات را نمی‌دهم و یک پرده نقاشی قدیم در منزل است که قدری تعمیر لازم دارد و هرچه می‌خواهم آن را تعمیر کنم، نمی‌توانم.

و در آخر اینکه مجموعه نامه‌های کمال الملک می‌تواند روشن‌گر حالات و روحیات کمال الملک در آخرین سال‌های زندگی پربارش باشد.

کمال الملک، کمال توانایی تصویر کردن ایرانیان، زندگی را در غیرانسانی‌ترین شرایط ممکن، در تنهایی مطلق، و زیر چلچراغ روشن دیدگان خدای قادر متعال به تاریخ ۲۷ مرداد ۱۳۱۹ شمسی، بعد از ظهر یکشنبه، در نیشابور بدرود گفت. نیمای نقاشی به عالم پاک‌ترین ارواح و آزاده‌ترین هنرمندان تاریخ پیوست و ناصرالدین‌شاه و رضاخان به پست‌ترین و مضحک‌ترین شکل ممکن از زندگی میان مردمشان و از وطن به باد داده‌شان به دره جاودانه ظلمانی فراموشی پرتاب شدند.

غیر هنر که تاج سر آفرینش است
بنیاد هیچ سلطنتی جاودانه نیست
علی‌دهباشی

نامه های کمال الملک

۲۰ شهر ربیع الاول ۱۳۰۵ق

از تهران به سبزوار

قریانت شوم

حقیقتاً نمی‌دانم چگونه تشکر کنم از مواظبت‌ها و رفتار اخلاقی نسبت به فدوی در موقع این حادثه^۱ که واقعاً اسباب صدمه جسمانی فدوی و روحانی جمعی شد. عجلتاً تا حالت‌م بهتر شود و بتوانم به یک قسمی حق‌شناسی خود را حضور مبارک تقدیم دارم، لازم می‌دانم که را پورت بین راه و رسیدن به تهران را به عرض برسانم.

اولاً در بین راه، پیچ اتومبیل شکست و بنده مجبور شدم دو سه شبی در بین راه بمانم تا اتومبیل حاضر شود. ثانیاً پس از ورود به تهران، اشخاصی برای دیدن می‌آیند. ضمناً حضرت اجل، آقای دکتر اسماعیل خان امین‌الملک، تشریف آورده و اطلاع از صدمه وارده به هم رسانیدند و پس از معاینه با اسباب‌های طبی و توجهات فوق‌العاده که حقیقتاً موجب شرمندگی فدوی شد، پاره‌ای دستورالعمل‌ها دادند. دیروز هم در منزل خودشان هیئتی از اطبا را برای مشاوره دعوت فرمودند؛ من جمله حضرت آقای مذهب السلطنه هم تشریف داشتند و

به اتفاق، معاینه دقیقی شد، و معلوم می‌شود صدمه وارده صدمه خیلی شدیدی بوده است و همه با کمال فداکاری تصمیم نموده‌اند که توجهات مخصوصی و دقت‌هایی بکنند که انشاء الله به زودی معالجه شود. و عجلتاً تجویز نموده‌اند که زالو بیندازم و فعلاً مشغول انداختن زالو هستم و ضمناً از زحمات فکری و بدنی ممنوعم و فقط کاری که توانسته‌ام در عین گرفتاری بکنم - بر حسب وعده‌ای که کرده بودم - یک مقداری رنگ روغنی که در جعبه داشتم به اضافه یک مقداری قلم‌مو به توسط پست تقدیم داشتم؛ و اغلب این رنگ‌ها از رنگ‌های خیلی اعلی است. امیدوارم مطبوع دوست سر کار باشد و امید است که انشاء الله من بعد هم از نتیجه معالجات خاطرتان را مستحضر نمایم. و پیوسته عزت و بقاء عمر و سعادت حضرت‌عالی را از خداوند متعال مسئلت می‌نمایم.

در ضمن مستدعیم عرض ارادت و تشکر بنده را خدمت آقای دکتر رجبعلی^۲ تقدیم فرمایید. عجلتاً زیاده عرضی ندارم.

بنده ارادتمند

کمال‌الملک

۱. منظور، زمین خوردن و آسیبی است که به چشم او رسیده است.

۲. که بعداً نام فامیلی «جراحی» را انتخاب کرد.